

مجید جهانبانی

رضاشاه،

امان الله خان پادشاه افغانستان

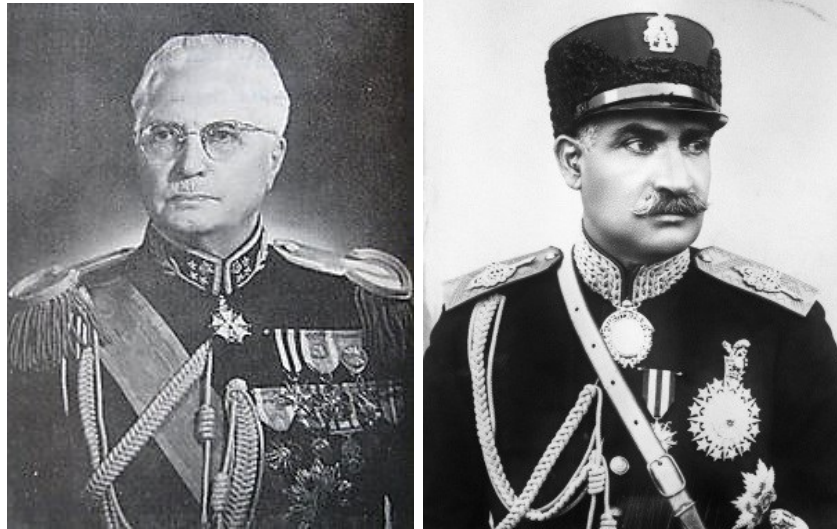
و سرلشکر امان الله جهانبانی



امان الله خان از سلسله یار و کزایی، نخستین امیر آن سلسله محسوب می شود که مدت ده سال از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ میلادی فرمانروا و در واقع پادشاه افغانستان بود. امان الله خان ظاهراً مردی مترقی و اصلاح طلب بود و در مدت حکومت خود سعی کرد تا مردمان افغان را که از طوایف و نژادهای مختلف چون ازبک، ترک، تاجیک، هندو و غیره بودند و اکثر افرادی کوه نشین، شجاع و با زندگی شبانی روزگار می گذراندند به اصطلاح امروزه مدرنیزه نماید و به طرف تمدن مغرب زمین سوق دهد.

حتی در مورد زنان افغان هم که در بند تعصبات و خرافات مذهبی و اسیر حکومت بلامنازع مردان بودند، کوشید تا به آنها آزادی نسبی داده شود و فرهنگ جدید را حتی الامکان بیاموزند. بدبختانه همانطوری که در جوامع عقب افتاده با تعصبات خشک مذهبی متداول است با مخالفت و کارشکنی های رهنمایان دین قرار گرفت. او حتی در سال ۱۹۲۸ میلادی به اروپا سفر نمود و با تمدن آن روزی آن قاره از نزدیک آشنایی هایی پیدا کرد و در بازگشت خود از راه زمینی از ترکیه و ایران دیدار نمود.

در آن هنگام اتاتورک در ترکیه و رضاشاه در ایران دست به اصلاحات بزرگ اجتماعی و فرهنگی و نوسازی کشورشان زده بودند و تمامی این مشاهدات در پادشاه افغانستان تأثیرات زیادی بر جای نهاد و او را بیش از پیش مصمم به ادامه اصلاحات و متحول نمودن مردم کشورش نمود. البته پافشاری ها و اصرار او به جلو راندن اقوام مختلف سرزمینش راه به جایی نبرد و نتیجه عمده ای که برای او در برداشت قیامی به نام قیام «بچه سقا» و سپس آشوب های مختلف دیگری در افغانستان در مخالفت با اصلاحات او بود که سرچشمه همه آشوب ها جنبه مذهبی داشت و بالاخره امان الله خان عطای آن مملکت را به لقایش بخشید و در سال ۱۹۲۹ از



سرلشکر امان الله میرزا جهانبانی

رضاشاه پهلوی

پادشاهی استعفا داده و به اروپا رفت و در سال ۱۹۶۰ میلادی جهانی را که روزگاری در صدد اصلاح مختصر گوشه ای از آن بود وداع گفت.

امان الله خان و در سال ۱۹۲۸ هنگام بازگشت از اروپا پس از آن که مدتی در ترکیه و دیدار با آتاتورک و آشنایی با پیشرفت های جامعه آن کشور گذشت اظهار علاقه نمود که چندی مهمن رضاشاه پادشاه جدید ایران باشد.

به فرمان رضاشاه همه نوع وسایل پذیرایی از رییس حکومت افغانستان مهیا گشت و رضاشاه که علاقه مند به برقراری روابط حسنه با همسایگانش بود در مدت اقامت امیرافغان سعی داشت او را با وضع امور آشنا سازد و مکان های مورد نظر را به او نشان دهد. روزها امیر و شاه با کالسکه و اتومبیل در شهر حرکت می کردند و امیر از یگان های قشون آن روزی ایران دیدار و رژه هایی چند در حضور او برگزار گردید. متاسفانه پیش آمدها آن طور که باید و شایسته بود مسیر خود را طی نکردند و به اصطلاح آب رضاشاه و امان الله خان نتوانست در یک جوی جاری شود.

پادشاه افغانستان در طی اقامت خود در تهران روش بسیار متکبرانه در پیش گرفت، مثلا وقتی قرار بود از موسسات یا یگانی دیدار به عمل آید، سعی داشت اغلب پیشاپیش رضاشاه و حتی بدون اعتناء به او قدم برداشته و به خیال خود آن طور وانمود کند که چیزی از پادشاه ایران کمتر ندارد.

رضاشاه که تحمل اینگونه حرکات را از هیچکس نداشت، کم کم حوصله اش از امیر به سر آمد و سعی کرد که هر چه زودتر او را راهی افغانستان نماید و چون خودش نیز از تشریفات و برو و بیا و غیره همواره بیزار بود مایل به خاتمه مراسم هر روزه گردید.

سرانجام پادشاه افغانستان و خدم و حشم او در روز معینی با اتومبیل های خود از تهران عازم مشهد شدند که از آنجا به افغانستان مراجعت کنند.

امان الله خان و امان الله میرزا جهانبانی

در آن هنگام فرمانده لشکر و در واقع والی استان خراسان پدر اینجانب امیرلشکر، امان الله میرزا جهانبانی بود. از طرف رضاشاه دستور داده شده بود که تشریفات و احترامات لازم جهت پادشاه افغانستان به عمل آید.

پدرم در مورد ورود و اقامت پادشاه افغانستان تا آنجا که به خاطرمانده این طور بیان داشتند:

روز ورود پادشاه، شهر مشهد را آیین بسته و تصمیم داشتم که برای احترام فوق العاده نسبت به پادشاه فرماندهی میدان و انجام سلام گارد مخصوص را شخصا به عهده بگیرم. افراد گارد با اونیفورم های تمیز و تفنگ های نو در کمال انضباطی که در آن هنگام در ارتش ایران برقرار بود در صفی طویل ایستاده بودند. هنگام رسیدن موب مهمانان و خروج امیر افغان از اتومبیل جلو آمده و قصد داشتم خیر مقدم گفته و آنگاه پادشاه از گارد احترام بازدید نماید. در انبوه مستقبلین صفی هم از افغان های مقیم مشهد تشکیل داده بودم که آنها هم سهمی در پذیرایی از رییس مملکت خود داشته باشند.

امان الله خان پس از پیاده شدن از اتومبیل خود بدون توجه به من، و گارد احترام به طرف صف افغان ها به راه افتاد و با آنها به خوش و بش پرداخت. طوری این عمل که در برابر چشم مردم و مخصوصاً نظامیان صورت گرفته بود بر من گران آمد که بلافاصله به افسر ارشد گارد دستور دادم به صف گارد فرمان مرخصی و به اصطلاح فرمان «به اختیار رو» داده شود. سربازان پراکنده شدند و عده ای سیگار خود را روشن کردند. این رفتار خود عکس العمل شدیدی در مقابل رهبر یک کشور محسوب می گردید. سپس به یکی از افسران ارشد ماموریت دادم که در مدت اقامت پادشاه افغان پذیرایی از او و همراهانش را به عهده بگیرد.

نگارنده باید یادآور شود که امان الله میرزا بسیار مبادی آداب و مهمان نواز بود ولی معلوم می‌شود که وقایع آن روز ناگوارتر از آن بود که ایشان بتواند چشم برهم گذارد.

پدرم ادامه دادند که در مدت اقامت چند روزه پادشاه افغانستان ضمن اینکه همه گونه وسایل پذیرایی و بازدید محل های مختلف برای او ترتیب داده شده بود سعی کردم که حتی المقدور تماسی بین من و او گرفته نشود.

ضمن ملاقات با افغان های مقیم مشهد امان الله خان آگاه شده بود که یک نفر قاچاقچی معروف افغانی که مرتکب قاچاق، دزدی، ارباب اشخاص و تخلف از قانون مملکتی شده بود، تحت نظر شهربانی مشهد در توقیف بود. شاه افغان به فکر می افتد که بایستی حال که تا اینجا آمده است راه نجاتی برای هم وطن اسیر خود پیدا نماید. لذا خواستار می شود که شخص متخلف را به حضورش بیاورند تا شاید بتواند که بعداً با تماس با دولت ایران راه خلاصی برای او پیدا نماید. شخص خاطی را همان روزی که امان الله خان مصمم به ترک مشهد گرفته بود با یک مامور شهربانی نزد او می آورند. اتومبیل ها آماده حرکت شد. و او با تردستی افراد همراهش شخص خاطی را دور از چشم مامور شهربانی در کف اتومبیل خودش خوابانده و رویش پتویی می کشد و پنهان از دید مامور بلافاصله فرمان حرکت می دهد. مامور شهربانی که حرکت اتومبیل ها را می بیند ولی اثری از افغانی محکوم نمی یابد سراسیمه به نظمی مراجعه و گزارش فرار شخص توقیفی را می دهد. نظمی مشهد در آن هنگام تنها حفاظت داخل شهر را داشت ناچار فوراً به ارتش خبر می دهد و من در جریان امر قرار گرفتم. شگفت زده و عصبانی از اعمال این مهمان پر دردسر دستور دادم بلافاصله با بی سیم و تلفن با مرز خراسان- افغانستان تماس گرفته و افغانی فراری را دستگیر و به مشهد عودت دهند.

هنگام رسیدن موکب پادشاه افغانستان به مرز، مرزبانان تمامی آنها را محاصره کرده و دستور بازدید اتومبیل ها و افراد را می دهند. پادشاه افغانستان فوق العاده عصبانی شده و شدیداً اعتراض می نماید که جواب می دهند که این امر و دستور است و جای هیچ گونه اعتراضی نیست. آنها افغانی فراری را دراز کش در کف اتومبیل یافته و بازداشت می نمایند.

امان الله خان شروع به داد و فریاد کرده و می گوید به ریستان بگویند که به مجرد رسیدن به افغانستان منتظر حمله سپاهیان من باشد که من نیز متقابلاً جواب دادم که به محض حمله نیروهای افغانستان ارتش ایران کابل را بر سر آنها خراب خواهد کرد.

پس از عزیمت امیر افغان باید گزارش امر به عرض رضاشاه می رسید. با یک دنیا نگرانی در مورد این که عکس العمل شاه در مقابل این همه خلافتکاری چه خواهد بود، گزارش خود را تلگرافی با بیان همه حوادث و تهدیدات شاه افغان به تفصیل به عرض رساندم.

جواب رضاشاه کوتاه و روشن بود:

امیر لشکر امان الله میرزا، بسیار اعمال به جایی انجام داده اید همچنان به کار خود ادامه دهید.

جهت حسن ختام و این که روابط ما با زمامداران افغان همیشه هم اینقدر به مرحله حساس نرسیده است، واقعه دیگری را نیز در رابطه با افغانستان به نظر خوانندگان می رسانم.

بیش از سه سال مداوم، حسن نیتی که زمامداران وقت شوروی بعد از سال ها اختلاف با ایران از خود نشان دادند، مسئله اختلافات مرزهای ایران و شوروی که از زمان جنگ های روسیه در دوره فتحعلیشاه قاجار به وجود آمده بود، حل و فصل گردید. سپس رفع اختلافات و تثبیت مرزهای ایران و پاکستان پیش آمد که آن هم با حسن نظر زمامداران دو طرف، مارشال ایوب خان و دولت شاهنشاهی ایران و ثباتی که در آن زمان بر آن دو کشور حکمفرمانی می کرد به مرحله توافق رسید. حال مسئله افغانستان و رود هیرمند در پیش بود. چون پدر اینجانب دو ماموریت قبلی را در مورد مرزها تا آنجا که امکان داشت به نحو مطلوب بر گزار کرده و مورد تایید دولت ایران قرار گرفته بود، ماموریت یافت که در مورد آب رودخانه هیرمند با دولت پادشاهی افغانستان وارد مذاکره گردد.

افغان ها بر روی رودخانه هیرمند سدی بنا کرده بودند که موجب کاهش شدید حق آبه ایران به سرزمین سیستان گردیده بود و کشاورزان شدیداً در مضیقه قرار گرفته بودند.

به طوری که خوانندگان عزیز اطلاع دارند رودخانه هیرمند از رودهای شرقی فلات ایران است و بیش از هزار کیلومتر در خاک افغانستان و ایران جریان دارد و سرچشمه آن از کوه های بابا در نزدیکی کابل می باشد و از سمت جنوب غربی تا مرز افغانستان و ایران جاری بوده و شعباتی از رودخانه به داخل ایران روان گشته و قسمت هایی از سیستان را به خصوص در فصل بهار که

بیش از بقیه فصول پر آب و خروشان است، آبیاری و نهایتاً مازاد آن به دریاچه هامون در شمال شرقی سیستان می ریزد.

پدرم اظهار می داشتند که در سال ۱۳۳۸ روزی از طرف اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی احضار شدم و شاهنشاه ضمن ابراز خرسندی از امور مرزها اظهار داشتند که مسئله آب هیرمند موجب کمال ناراحتی خیال ایشان است به خصوص وقتی که مسئله کشاورزان سیستانی و مشکلات آنان به خاطر قطع جریان آب هیرمند در میان است و اضافه کردند که این امر باعث تیرگی روابط دوستی دو کشور را فراهم آورده است.

معروض داشتم همانطور که نظر اعلیحضرت براین است، بایستی موضوع از طریق مذاکره و دیپلماسی بین دولتین مورد رسیدگی قرار گیرد و هر گونه پافشاری و تهدید از طرف ایران می-تواند بی نتیجه باشد و آنان اظهار می دارند که بستن سد روی یک رودخانه داخلی ربطی به کشور همسایه ندارد و لابد چاره ای باقی نمی ماند جز آن که نیروی هوایی سد را مورد حمله قرار دهد که البته این جنگ بین دولتین است که به نفع هیچیک از طرفین نخواهد بود.

با تایید اعلیحضرت اینجانب مصلحت در آن می بینم که چون به زودی جشن روز استقلال افغانستان برپا خواهد شد در راس یک هیئت حسن نیت عازم کابل شده و ضمن دیدار و تبریک به سران دولت و پادشاه افغانستان موضوع آب رودخانه هیرمند را مطرح نمایم.

بعد از تایید و موافقت شاهنشاه، با انتخاب تیمسار سرتیپ ناصر سطوتی که از افسران تحصیل کرده ارتش بود به عنوان معاون هیئت در وقت لازم با هیئت مسئول عازم آن کشور شدیم.

در افغانستان از هیئت ایرانی پذیرایی شایانی به عمل آمد و با داود خان نخست وزیر آن کشور مذاکرات سودمندی انجام گرفت. دو روز بعد مراسم رژه ارتش در مقابل هیئت ایرانی و سران ارتش افغانستان و دیپلمات های خارجی صورت پذیرفت. وقتی که رژه نظامیان خاتمه یافت با نهایت تعجب و به رای العین مشاهده کردم که تا چه اندازه ارتش نوین افغانستان تحت نفوذ مستشاران شوروی قرار گرفته است.

برای نخستین بار که با محمدظاهر شاه دیداری داشتم او را شخصی فوق العاده خوش اخلاق، مبادی آداب، متین و قابل احترام یافتیم. او در پیشبرد کشورش در راه اعتلای مردم و آموزش و پرورش نسل جوان بسیار علاقمند و کوشا بود به یاد دارم که هنگام عزیمت از افغانستان یک میز

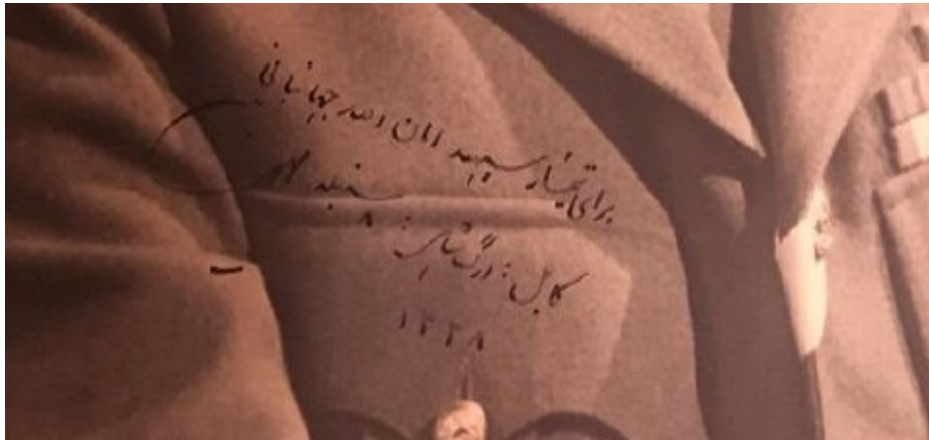
کوچک با پایه های فلزی، مزین به یک پارچه سنگ مرمر اعلاء و همچنین تمثالی از خود که به رسم یادگار چند سطری نوشته و در تاریخ سنبله سنه ۱۳۳۸ امضا نموده بودند، دریافت داشتیم. در اولین ملاقات که بعد از رژه نظامیان با محمد ظاهر شاه صورت گرفت نگرانی عمیق خود را برای ایشان توضیح دادم و اظهار داشتم که ارتشی را که من در حال رژه دیدم فی الواقع یگانی از ارتش سرخ شوروی بود و باید به اطلاع اعلیحضرت برسانم که روس ها اصولاً با حکومت های پادشاهی موافقتی ندارند و نفوذ آنان در کشور و مخصوصاً ارتش افغانستان خالی از خطر نیست. محمد ظاهر شاه اظهار داشتند که شما حتماً این مطلب را به اطلاع داوود خان برسانید. اینطور پیدا بود که سر رشته همه کارها فقط در دست داودخان است.

در ملاقات بعدی با داود خان در خاتمه مطالب عمده ای که هیات به خاطر آنها به افغانستان آمده بود، مطالبی را که به محمد ظاهر شاه گفته بودم با او در میان گذاشتم. اطمینان خاطر داد که به هیچ وجه جای نگرانی نیست و روس ها کاملاً تحت مراقبت هستند و حدود عملیات آنها مشخص شده است. اینجانب باز متذکر شدم که آنچه می گویم روی علاقه و مودتی است که بین دو کشور وجود دارد و اطمینان دادم که در مدت کوتاهی افغانستان به دست روس ها خواهد افتاد. پس از مراجعت هیات ایرانی مسئله آب رودخانه هیرمند کماکان لاینحل باقی ماند. بعداً هم هر چند توافق هایی به ظاهر صورت گرفت، ولی نتیجه مطلوب به دست نیامد و با حمله روس ها به افغانستان و وقایع بعدی دیگر، مجالی برای مذاکره باقی نماند.

نکته قابل عرض و توجه این است که بدبختانه پیش بینی پدرم به حقیقت پیوست و ارتش مقتدر شوروی افغانستان را اشغال نمود.

پدرم از سن نه سالگی به هنگام حکومت تزارها به روسیه رفت و طی دوازده سال پس از اتمام دوره ابتدایی و متوسطه، وارد دانشکده نظامی توپخانه امپراطوری گردید. او زبان روسی را همچون زبان مادری خود آموخت و مطالعات و تماس های زیادی با دولت بعدی که اتحاد جماهیر شوروی بود داشت. اعتقادش براین بود که هیچ دشمن خارجی قادر نیست آن سرزمین را از پای درآورد، ولی روزی در سال هایی که چندان دور آن سرزمین و امپراتوری پهناور از درون پوسیده و متلاشی خواهد گردید.





پیش بینی های ایشان چه در مورد افغانستان و چه در مورد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هر دو به حقیقت پیوست. اما متأسفانه رویدادها موقعی جامه عمل پوشیدند که آن بزرگوار روی در نقاب خاک کشیده بود.

مجید جهانبانی،

ویرجینیا،

ماه جون ۲۰۲۱